

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

چون در آستانه‌ی شهادت صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها هستیم این زیارت خاصه‌ی را
خدمت ایشان تقدیم می‌کنیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی الصّٰدِیْقَةِ فَاطِمَةَ الرَّکِیَّةِ حَبِیْبَةِ حَبِیْبِكَ وَتَبِیِّکَ وَامِّ اَحِبَّائِکَ وَاصْفِیَّائِکَ الَّتِی
اَنْجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ کُنِ الطَّالِبَ لَهَا وَمَنْ طَلَمَهَا وَاسْتَحَفَّ
یَحَقُّهَا وَکُنِ النَّائِرَ اَللّٰهُمَّ یَدِمْ اَوْلَادِهَا اَللّٰهُمَّ وَکَمَا جَعَلْتَهَا اُمَّ اَیْمَةَ الْهُدٰی وَخَلِیْلَةَ صَاحِبِ اللّٰوِءِ
وَالْکَرِیْمَةِ عِنْدَ الْمَلٰٓئِ الْاَعْلٰی فَصَلِّ عَلَیْهَا وَعَلٰی اُمِّهَا صَلَوةً تُکْرِمُ بِهَا وَجْهَ اَبِیْهَا مُحَمَّدٍ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَتُفِیْزُ بِهَا اَعْیٰنَ ذُرِّیَّتِهَا وَابْلُغْهُمْ عَنِّی فِی هَذِهِ السَّاعَةِ اَفْضَلَ التَّحِیَّةِ وَالسَّلَامِ.

بحث در استدلال به روایت ابن طیار بود که اشکال دوم این بود که این روایت در حقیقت
واقعاً یا احتمالاً قطعه‌ای از روایت دیگری است که جعفر بن طیار نقل کرده. که روایت
جعفر بن طیار را دیروز خواندیم.

روایت جعفر بن طیار این بود:

س: ...

ج: حمزه بن طیار، بله. چه گفتم؟ جعفر گفتم.

حمزة بن طیار این بود که:

«قَالَ لِي أَكْتُبُ فَأَمَلَى عَلَيَّ إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَزَّفَهُمْ ثُمَّ
أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابُ فَأَمَرَ فِيهِ وَ تَهَى....» تا ادامه آن.

گفته می‌شود که این حدیث با توجه به این «ثم ارسل اليهم رسولاً» این دلالت بر مانحن
فيه و برائت نمی‌کند. و مراد از «ما آتاهم و عزّفهم» قهراً امور عقلیه و فطریه هست مثل
اعتراف به وجود خدای متعال، به توحید او و به این که ربوبیت برای اوست، او باید ما را
هدایت بکند، او باید ارسال رسل بکند، امثال این اموری که این‌ها یک زمینه‌هایی است که
خدای متعال داده به ما تا این که بر اساس آن ارسال رسل کند، انزال کتب بکند، امر و
نهی بفرماید. در حقیقت همان جور در منطق گفته می‌شود خدای متعال یک قضایای
بدیهیه‌ای را که آن سرمایه انسان است، این‌ها را به انسان داده، فهم این‌ها را به انسان

داده، حالا بعد ما به واسطه آن قضایای بدیهیه، قضایای نظریه را کشف می‌کنیم، با این که آن‌ها را جفت و جور می‌کنیم با هم دیگه، قیاس تشکیل می‌دهیم آن قضایای دیگر را کشف می‌کنیم. در این جا هم خدای متعال عرّفنا و آتانا یک امور فطری و عقلی را که این امور فطری و عقلی زمینه‌ساز است برای این که باید ارسال رسل کند، انزال کتب بکند، امر و نهی بفرماید.

پس «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ، ثُمَّ ارْسَل إِلَيْهِمْ» ثم، یعنی بعد از آن تعریف، بعد از آن ایتاء «ارسل إليهم رسولاً و انزل عليهم الكتاب فأمر فيه و نهی» بنابراین آن معرفت، آن ایتاء قبل الامر و النهی است، قبل از ارسال رسل است، قبل از انزال کتب است و ما بحث‌مان این است که معرفت الاحکام لازم است، جایی که شک در احکام داریم، بنابراین این ربطی به مانحن فيه اصلاً ندارد. «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ» یعنی بما آتاهم و عرّفهم من المعارف العقائدية، بخشی از معارف عقائديه آن‌ها مقصود است. پس بنابراین این حدیث اگر همان حدیث است، منتها ذیلش را دیگه تقطیع کرده ابن طیار، بقیه‌اش را نگفته. این یک بیان برای...

ممکن هم هست این «تَمَّ» خوانده بشود، «تَمَّ ارسل» یعنی «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ تَمَّ» یعنی از این جهت، به خاطر این که این را دارد، این زمینه وجود دارد ارسال کتب و انزال کتب فرموده، ارسال رسل فرموده. به بهائم چون این چیزها را نداده، برای آن‌ها کتابی نیست، امر و نهی‌ای نیست، چیزی نیست. برای انسان‌ها چون این چیزها را داده پس «تَمَّ» ولی خلاف ظاهر است ولو این که در یکی از تقریرات بحث امام قدس سره احتمال داده شده که این «تَمَّ» باشد. چون اگر «تَمَّ» باشد یک «مِنْ» می‌خواهد «و مِنْ تَمَّ» همین جور ثم این جا جایگاه پیدا نمی‌کند.

تقریر برای اشکال این است که آن اشکال قبلی به آن بیان قبلی این بود که این دو تا یک روایت هستند، و در حقیقت بخشی از این روایت را تقطیع کرده ابن طیار، آن جا ذکر کرده. این اشکال مبنی بر این است که این دو تا یک روایت هستند.

بیان دوم این است که نه، این‌ها دو تا روایت هستند، ولی این روایت ثانیه که برای حمزة بن الطیار است، شارح روایت قبلی است. به چه بیان؟ به این بیان که می‌فرماید «إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا» یعنی یکی از سخنان ما، پس ناظر به آن است. یکی از سخنان ما که گفتیم این است که «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ» حالا می‌خواهد شرحش بدهد که براساس آن ارسال رسل الرسل. پس این نشان می‌دهد که آن قولی که قبلاً فرمودند و جاهایی فرمودند و از ایشان منتشر شده و مردم می‌دانند، مقصود از آن این است. پس بنابراین باز اگر این جور گفتیم کما احتمله، بل استظهره، شاید بعضی از اجله معاصر در حاشیه مباحث الاصول در تقریرات شهید صدر پس بنابراین باز....

احتمال و بیان سوم این است که بالاخره این روایت حمزة بن طیار این مرد است معنایش که می‌خواهد بفرماید «إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ مِنْ الْأَحْكَامِ ثُمَّ ارْسَل إِلَيْهِمْ» برای این که بنای او بر این است، سنت او این است، ارسال الرسل، اَمَرَ وَ نَهَى. چون بنا و سنت او بر این است که یحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ مِنْ الْأَحْكَامِ، همان احکام می‌گیریم، از این جهت ارسال رسل کرده. اگر این جوری معنا کنیم دلالت بر براءت می‌کند. و احتمال هم دارد آن جوری که گفته شد معنا کنیم و قرینه‌ای در این روایت وجود ندارد که ما کدام را بر کدام ترجیح بدهیم، بنابراین مردد می‌شود این روایت بین این که آن زمینه عقایدی را می‌خواهد بیان بکند برای ارسال رسل و انزال کتب یا نه، این

سجیه و رویه و سنت الهیه که بدون بیان احکام احتجاج نمی‌فرماید، این باعث شده که ارسال رسل بکند، انزال کتب بکند. که علی یک تقدیر دلالت می‌کند، علی یک تقدیر دلالت نمی‌کند.

آن وقت اگر این دو تا روایت یکی باشند پس بنابراین این ابهام در آن هم وجود پیدا می‌کند چون آن بخشی از همین است که تقطیع شده. بنابراین سه بیان در این جا وجود دارد.

س: ... هم احکام باشد هم عقاید؟

ج: ممکن است، این هم یک احتمال است که کسی بگوید جامع این‌ها را می‌خواهد بفرماید.

این حرفی است که زده می‌شود و فرمودند.

در مقام جواب دو جور جواب هست: یکی این است که این روایت حمزة بن طیار این اصلاً حجت نیست سنداً، و آن روایت ابن طیار آن سنداً حجت است. و این دو تا یکی نیستند، یعنی آن ابن الطیار همین حمزة بن طیار نیست بلکه محمد بن طیار است و محمد بن طیار غیر از حمزة بن طیار است.

حالا توضیح مطلب:

توضیح مطلب این است که ما سه نفر داریم که این‌ها ملقب به طیار هستند؛ یکی همین جعفر بن طیار، خود جعفر علاوه بر این که ابن الطیار است خودش هم طیار به او گفته می‌شود. بابای جعفر محمد است، به او هم طیار گفته می‌شود...

س: ...

ج: بابای حمزه.

و هم چنین عبدالله که پدر محمد هست به او هم گفته می‌شود. از مراجعه به روایات استفاده می‌شود که عنوان ابن الطیار وقتی گفته می‌شده منصرف بوده به محمد طیار، محمد بن طیار. و از همان روایاتی که این مسأله استفاده می‌شود حسن او و وثاقت او و علو مقام او هم روشن می‌شود. همان طور که محقق تستری و محقق خوبی قدس سرهما ظاهراً از آن روایات این انصراف را استفاده کردند که عنوان ابن طیار در بین روایات و محدثین و این‌ها این منصرف است به محمد. حالا آن دو تا روایت را عرض می‌کنیم که از کتاب کشی نقل شده و در معجم رجال الحديث این‌ها را نقل فرموده.

س: کدام مشهورتر هستند؟

ج: ابن طیار... می‌گویم حالا این روایت را بخوانیم که باید گفت ایشان هم مشهورتر است، حالا بعضی قرائن دیگر هم هست که عرض می‌کنیم.

«عن حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ؟ قَالَ، قُلْتُ مَاتَ، قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ لَقَاهُ تَصْرَةً وَ سُورَةً فَقَدْ كَانَ شَدِيدَ الْخُصُومَةِ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.»

این یک روایت. حالا شما ممکن است بگویید این ابن طیار این جا کیست؟ حالا می‌گویم علت این که ... این ابن الطیار همان محمد است.

«ثانیهما بهذا الاسناد عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنُ الطَّيَّارِ؟ فَقُلْتُ تُؤَوِّي، فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ وَ النَّصْرَةَ فَإِنَّهُ كَانَ يُخَاصِمُ عَنَّا أَهْلَ النَّبْتِ.»

در کسی که اهل مناظره بوده محمد است نه حمزه و نه عبدالله. آن که اهل مناظره بوده و با مخاصمین اهل بیت و معاندین محاجه می‌کرده، استدلال می‌کرده، مناظره می‌کرده و دفاع از اهل بیت می‌کرده، این همین محمد است. پس این که حضرت ابن جا دارد می‌فرماید، ابن الطیار حضرت فرمود. ابن ابن الطیار، چطور ذهن مان رفت به آن؟

س: ...

ج: اگر این جور است، بعداً که می‌خواهند نقل بکنند برای این که دیگران در خطا نیفتند چه کار می‌کنند، اسمش را می‌آورند. برای بقیه که می‌خواهند نقل بکنند، در سند می‌خواهد نقل بشود روشن است که همه می‌فهمند این ابن الطیار که گفته می‌شود یعنی چه کسی، و الا یک مجهولی است.

اگر ابن الطیار در نظر روات و محدثین این جور نبود و این تعریف حضرت و این وجهی که حضرت راجع به او می‌فرمایند برای یک مجهولی می‌شد که مشخص نیست کیست، این نشان می‌داد که... علاوه بر این که ما... علاوه بر این که حالا این را هم نگویم، این مطلب این جا مسلم ایشان مراد است، چون به خاطر قرینه همین مطلب. این محمد بن طیار مقصود هست.

س: ...

ج: احتمال زوال قرینه نمی‌دادند، چطور نمی‌دادند؟ بعد از مدتی...

س: ...

ج: حالا اجازه بدهید این تمام بشود ببینیم...

این یک قرینه، قرینه دوم این است که آن که در زمان امام صادق سلام الله علیه فوت شده این محمد است، اما آن حمزه، آن بعد از امام صادق هم زنده بوده، از امام کاظم هم روایت نقل کرده، محمد بن سنان که امام صادق را درک نکرده از آن نقل روایت می‌کند، پس بنابراین نمی‌شود حمزه مقصود باشد در آن روایت.

و باز یؤید... من نوشتم و یؤید ما افاده یعنی محقق خویی و محقق تستری، بعض... «أَنَّ الْمُسْتَفَادَ مِنْ بَعْضِ الرِّوَايَاتِ أَنَّ حَمْزَةَ لَمْ يَكُنْ عَالِماً وَإِنَّمَا كَانَ أَبُوهُ عَالِماً» آن روایت این است:

کشی: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ، سَأَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَقُلْتُ مَا أَتَا بِذَلِكَ، قَالَ لَكِنْ أَبُوكَ، قَالَ، فَسَأَلَنِي عَنِ الْقَرَائِصِ (واجبات و این‌ها) فَقُلْتُ أَتَا وَ مَا أَتَا بِذَلِكَ فَقَالَ لَكِنْ أَبُوكَ، قَالَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ كَانَ لِي

صَدِيقًا (یک قریبی صدیق من امام صادق بود) وَ كَانَ عَالِمًا قَارِئًا، فَاجْتَمَعَ هُوَ وَ أَبُوكَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، (او رفیق ما بود و پدر تو پیش امام باقر سلام الله علیه جمع شدند، با هم بودند) فَقَالَ لِيُعِيلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا عَلَى صَاحِبِهِ وَ يُسَائِلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا صَاحِبَهُ! «توجه کند هر کدام از شما به صاحبش و مثلاً روبروی هم بنشینید هر کدام از دیگری سؤال بکنید، او سؤال از تو بکند، تو از او سؤال کن، تو جواب بده، او جواب بدهد، جلوی حضرت «فَقَعَلَا، (آن‌ها هم امتثال کردند و این کار را انجام دادند) فَقَالَ الْقُرَيْشِيُّ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ! (فهمیدم که این کار را شما برای چه کردی) أَرَدْتُ أَنْ تُعَلِّمَنِي أَنَّ فِي أَصْحَابِكَ مِثْلَ هَذَا» می‌خواستی بگویی بله ما چنین اصحابی داریم که این جور متبحر هستند، هرچه سؤال بکنی این‌ها می‌توانند بگویند. ببینید امروز امام زمان(ع) این جور طلبه‌هایی می‌خواهد که باید قره العین حضرت باشند. ببینید این جور اصحابی ما داریم. «قَالَ هُوَ ذَاكَ كَيْفَ رَأَيْتَ ذَلِكَ» حضرت فرمود همین طور است. حالا این آدم را چه جور دیدی؟

پس بنابراین حالا این روایت دلالت می‌کند که البته این محمد کأنّ حالا یا هم ردیف او بوده یا یک کسی بوده که بالاخره با او می‌شده مناظره بکنند، سؤال و جواب بکنند تا شأن او هم روشن بشود. حالا اگر یک آدم جاهل محضی بود که این روشن نمی‌شد. باید یک آدمی باشد که خودش قهرمان باشد بفهمانند که او قهرمان‌تر است یا مانند او هست.

از این استفاده شده است به این بیان محقق خویی و محقق تستری استفاده کردند که پس ابن الطیار در روایات مراد کیست؟ مراد این محمد است.

حالا اگر کسی... این وابسته به همین اطمینان است، اگر کسی مثل جناب آقای میلانی بگوید من اطمینان پیدا نمی‌کنم و این بیان برای او اطمینان‌آور نیست، چون این جا فقط اطمینان است که از این چیز اطمینان حاصل بشود، اطمینان شخصی حاصل بشود که این ابن الطیار در این روایت اگر مردد بود، کسانی دیگر بود، علی القاعده باید ممیزی می‌آوردند، نامش را می‌آوردند، معلوم می‌شود این عنوان ابن الطیار، این آن شخص است. مگر این که کسی این جا این جوری بگوید، بگوید چون واضح بوده آن که مباحثه می‌کرده، مناظره می‌کرده، این کارها را می‌کرده، محمد بن الطیار هست از این جهت این جا نیامورند. نه این که این عنوان ابن الطیار انصراف داشته به طور کلی وقتی گفته می‌شده است به او. اما این جا مثل این که می‌گویند آقای آشیخ محمدتقی بالای منبر آن چنان فصیح و بلیغ صحبت می‌کرد، چه می‌کرد... معلوم است این جا آشیخ محمدتقی یعنی چی؟ یعنی آقای فلسفی، آشیخ محمدتقی فلسفی. حالا دیگه فلسفی لازم نیست بیاوری. چون این جا به خاطر همان تعریفی که بعدش هست نشان می‌دهد این محمدتقی یعنی محمدتقی فلسفی. بله اگر یک جایی این ممیز در آن نبود، یعنی قرینه‌ای نبود آن بله، این ممکن بود بگوییم دلالت می‌کند. علی‌ای حال اگر کسی مثل محقق خویی، یا محقق تستری بگوید جعفر، چون هیچ مدحی در باره او نیست، نه ذم است، نه مدح است، حالش مجهول است. پس بنابراین ... ببخشید من هی می‌گویم جعفر، این حمزه. این حمزه مجهول است و لکن این ابن الطیار در این جا موثق است، بنابراین آن روایت نمی‌تواند... اصلاً نقل آن روایت ثابت نیست تا ما بگوییم که این... و ابن الطیار اصلاً کسی دیگه است، اصلاً احتمال این که این تقطیع کرده باشد او را، آن اصلاً ثابت نیست تا بگوییم این تقطیع کرده او را و این کسی است غیر از....

ج: نه، ظاهر این است که چون حالا این آدم ثقه‌ای هست، نمی‌آید یک کاری بکند که کلامی که بقیه‌اش کنارش با قرینه می‌تواند باشد حذف بکند، با وثاقت او سازگار نیست که این کار را کرده باشد. آره احتمال ما می‌دهیم ولی این احتمال لایعتابیه، بعد از این که این ثقه است و ثقه ظاهرش این است که امام همین را فرموده، دیگه چیزی اضافه نداشته و تقطیع نکرده.

س: ...

ج: نه نه، حالا آن چه اثری برای ما دارد. حالا آن بیشتر نقل کرده، زمان بیشتری با امام صادق بوده، حالا این روایت ممکن است در همان زمانی باشد که تشریف داشته خدمت حضرت.

س: ...

ج: این جا قرینه وجود دارد.

س: ...

ج: نه این جهت هم وجود ندارد، بلکه شاید بتوانیم بگوییم مشهورتر همان است که مناظره می‌کرده، مباحثه می‌کرده. اگر این قرینه را هم بخواهیم به آن توجه بکنیم همان محمد بن طیار است.

س: قاعده ظاهراً همین باید باشد دیگه؟؟ بگوییم منصرف به اشهر است.

ج: نه، اگر دو تا مشهور باشند، منصرف به اشهر نیست. اگر هر دو مشهور باشند.

این هم یک راه است برای جواب.

راه دوم برای جواب این است که گفته بشود این دو تا روایت نمی‌شود گفت این قطعه منه، چرا؟ برای این که آن جا حضرت فرموده در آن روایت آن جوری که او نقل کرده یحتج علی العباد بما آتاهم و عرّفهم، این دارد احتج علی العباد بما آتاهم و عرفهم، این صیغه ماضی است، آن صیغه مضارع است. اگر بخواهد تقطیع بکند چطور این کار را کرده؟ مگر کسی بگوید نقل به معنا کرده، این یحتج احتج این‌ها منسلخ از زمان هستند، چون مربوط به فعل خدای متعال است و این زمان در آن نیست از این جهت فرقی بین احتج و یحتج بگوییم مثلاً در این مورد مثلاً وجود ندارد.

جواب سومی که بعضی داده‌اند و ممکن است کسی این جا بگوید این است که ما قبول می‌کنیم این روایت همان روایت باشد و این قطعه منه باشد. ولی آن روایت دلالت می‌کند بر برائت. همان روایت حمزه آن هم دلالت بر برائت می‌کند که این فرمایش مرحوم امام قدس سره هست که ایشان قائل است به این که روایت حمزه دلالت می‌کند بر برائت.

و بیان ایشان خلاصه‌اش این است که ظاهر روایت را که نمی‌شود اخذ کرد، چون ظاهر روایت چیست؟ این است که إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ، ثم ارسل اليهم رسولا و انزل عليهم الكتاب فامر فيه و نهى، خدا احتجاج کرده، خدا احتجاج می‌کند بر عباد بما آتاهم و عرّفهم و ثم ارسل اليهم، این ظاهر قابل اخذ نیست.

پس بنابراین ناچاریم که چه کار کنیم؟ ناچاریم به این که بگوییم معنای آن عبارت است از ثمّ زمانی نیست، یعنی سحیه خدای متعال این هست، روش خدای متعال این است که به آن چیزهایی که من الاحکام و اینها احتجاج می‌کند بر اساس این رویه انزال کتب فرموده، ارسال رسل فرموده، امر و نهی فرموده است. ما باید این جوری معنا بکنیم. وقتی که باید این طور معنا بکنیم پس بنابراین این روایت هم دلالت می‌کند، حالا فرضاً این روایت هم بخشی از آن روایت باشد دلالت تمام است.

این فرمایشی است که ایشان فرمودند اما اشکالی که وجود دارد این است که یکی از احتمالات این است. همان طور که گفتیم ما جزم پیدا نمی‌کنیم به این ظهور در این، بلکه احتمال داده می‌شود که آن بما آتاهم و عرّفهم به خصوص که بما آتاهم و عرّفهم دارد، ممکن است که معنای آن همین باشد که چون خدای متعال احتجاج می‌کند به مردم به همان زمینه‌های عقلی و فطری که به آن‌ها داده ثم به خاطر همین جهت... آن ترتب را می‌فهماند. به خاطر همین جهت که این مسأله را به آن‌ها داده است ارسال رسل فرموده، انزال کتب فرموده، این چون فطرت انسان‌ها می‌گوید از طرف خدا کسی بیاید ما را راهنمای بکند، ما که راه را بلد نیستیم و امثال این‌ها. این احتمال وجود دارد اگرچه احتمال این هم که «ما» بگوییم «ما عرّفهم» بما عرفهم اعم باشد از آن عقاید و امثال آن‌ها و...

س: ... این فاء تفریع...

ج: تراخی است دیگه، یعنی بعد از آن. حالا مترتبٌ علیه گاهی تراخی زمانی دارد، گاهی تراخی رتبی دارد.

نکته دیگر و مشکل دیگری که حالا در این روایت وجود دارد این است که احتج علی العباد بما آتاهم و عرّفهم. صیغه ماضی به کار رفته شده، شبیه اشکالی که در آیه شریفه و ما کُنا معذبین حتی نبعث رسولاً گفته می‌شد که دارد از گذشته خبر می‌دهد، یعنی در ادیان سابقه روش ما این بوده. این جا هم دارد می‌گوید خدا متعال احتج علی العباد. احتجاج فرموده است بر امم سابقه به همان‌هایی که به آن‌ها داده. یعنی در آن‌ها برائت بوده، آن جایی که به آن‌ها نداده بوده احتجاج نمی‌فرمودند. حالا در «ما» هم همین جور است؟ این همه شبیه دیگری است که در این جا وارد می‌شود مانند آن جا.

یک جواب‌هایی آن جا داده می‌شد که این افعالی که منسوب به خدا هست منسلخ از زمان است، این بعضی‌ها گفته بودند آن جا. این جواب اگر آن جا پذیرفته بشود، این جا هم ممکن است پذیرفته بشود. ولی عرض کردیم به این که ظاهراً آن جا هم گفتیم که نه این جور نیست بالاخره خدای متعال کارهایی هم در سابق کرده می‌خواهد بگوید کردیم این کار را. ارسالنا رسلنا بالبینات و الایمان، می‌خواهد بگوید گذشته ما این کار را کردیم. یا آن جا ما کُنا بود، از ما کُنا این مسأله استفاده می‌شد که این استمرار دارد. این روش ما هست، اما این جا که چنین چیزی در آن نیست که ما بگوییم که این معنا را می‌فهمیم. بنابراین احتج علی العباد چون صیغه ماضی به کار برده شاید دارد می‌فرماید که در گذشته خدای متعال این طور، روش خدای متعال در گذشته این بوده اما زمان ما هم این جور است یا نه، آن تتمه‌ای که آن جا می‌گفتیم که بله روایاتی داریم که هرچه در امم سابقه بوده ... و عین آن در امت ما هم هست آن را هم آن جا گفتیم چنین اطلاقی ندارد بلکه یک جهات خاصه‌ای که از آن روایات استفاده می‌شد در این جا مقصود است. بنابراین احتجاج به این روایت برای بحث ما خالی از اشکال نیست. بنابراین هم روایت ابن الطیار و هم به

روایت جعفر طیار که جعفر طیار علاوه بر آن اشکالات اشکال سندی هم دارد که جعفر طیار... بیخشید حمزه طیار... بنابراین استدلال به این دو روایت مشکل است، همان آن روایت و هم روایت دیگر ان شاءالله بعداً روایات بعدی.

صلی الله علی محمد و آل محمد.